

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سید موسی عثمان "هستی"
کانادا - ۲۹ اکتوبر ۲۰۰۹



دوستان میدانند که از چندی به این طرف در کالیفورنیای امریکا زندگی میکنم. اشتباه نشود نه مثل بعضی کس ها به فکر گرفتن چوکی به اینجا آمده ام و نه هم قصد خوشگزارانی دارم. مریض هستم از مفلسی خود را در امریکای جهانخوار نداوی میکنم.

شاید اینجا با تورنتو بسیار تفاوت داشته باشد، یکی از آن تفاوت ها، زندگی ما افغان ها در اینجا است. زیرا افرادی به سن و سال من که دیگر کار نمی توانیم و از بابت تقاعد زندگی می کنیم، وقت زیاد دارند که از همدیگر خود خبر گیری نمایند. معلومدار است که هنوز احوال مریض را کسی نپرسیده دسترخوان سیاست هموار میگردد. دستر خوان خورد و برد کرزی و بردارانش و چور و چپاول عبدالله عبدالله و بقیه باند مسعود و ربانی. بعضی ها که اندکی دل و گرده بیشتر دارند به تقلید از افغانستان آزاد می خواهند پای اشغالگر ها را هم در قضایا دخالت دهند، مگر بیچاره ها با دل و گرده "دیسی" اول چار طرف خود را خوب می بینند وقتی مطمئن شدند که کسی خبر شان را نمی برد و هیچ بمب اتمی آنها را تهدید نمی کند، یک دل را صد دل نموده از کشتار بیرحمانه امریکایی ها شکایت می کنند، مگر باز هم به دل خود بس نیامده می گویند:

"مرگ از جانب خداست و یک کسی واسطه می شود"

و در اخیر هم از من می پرسند ، "همینطور نیست قاضی صاحب؟" من که روز های اول حرف شان را جدی می گرفتم و به قدر توان با آنها بحث می کردم ، اکنون خوشبختانه اکثریت آنها را شناخته وبا اشاره سر به آنها می فهمانم که راست می گویند. و گاهی هم که طرف را اندکی لوده تر تمیز دهم می گویم:

"راست میگی جان بیادر، خدا را باید به جرم نقض حقوق بشر محاکمه کرد"

به هر صورت این روال زندگی روزانه ام است، در صورتیکه از شفاخانه وداکتر دور باشم.

در یکی از همین دید وادید ها بین همسن وسالان، صحبت به اختلافات بین پورتال "افغانستان آزاد" که من افتخار آشنائی با گردانندگان آنرا داشته برایش مطلب می نویسم و "جرمن- جرمن" به میان آمد. طرف مقابل که گویا از نفس گرم و زبان نرم "قیس جان کبیر" در هنگام مسافرتش در امریکا، بهره مند شده بود. با تمام قدرت می کوشید ثابت کند که اولاً اختلافات شخصی است و در ثانی "جرمن- جرمن" آرام نشسته، "افغانستان آزاد" به جان آنها افتاده به اصطلاح با چوبک زدن مرداری را شور می دهد.

او بیچاره که نمی دانست که کلگک زدن من در هنگام صحبت حریف، بیشتر از آنکه تأیید گفته های وی باشد "قصوری" خواندن است، تا دلش خواست از این ناله وزاری نمود. بعد از ختم صحبت وی که فکر میکنم باید عین سن و سال را داشته باشیم. ابتداء به شوخی گفتم:

"جان بیادر اگر من آنها را "جرمن- جرمن" می گویم تو خو آنها را مرداری گفتی"

بعد از آن به قدر توان در هر دو مورد برایش معلومات داده واز وی خواستم که نوشته های "افغانستان آزاد" را بخواند تا بفهمد که جنگ شخصی و دشمنی به خاطر پلوان شریکی در بین نیست.

او بیچاره که از همان پرزه اول دیگر نتوانسته بود قدش را راست نماید و هنوز هم به فکر بود که چگونه نام مرداری را از سر سایت محبوب خود پس کند، با بیچارگی گفت:

"قاضی صاحب، گپ تو صحیح. آنها اختلاف سیاسی دارند، خو مگر به افغانستان آزاد چه هر روز آنها را انقیاد طلب و وطن فروش معرفی می نماید. بز از پای خود آویزان است، گوسفند از پای خود"

با شنیدن این قضاوت خوشحال شدم که او به جای شنواری ننشسته بود. ورنه با همین منطق از افغانستان جنگلی می ساخت که مردم بیچاره چوب سوخت آن می بودند. در هر صورت با حوصله مندیی که لازم بود برایش توضیح دادم که اولاً اینجا پای خود آن بز در میان نیست بلکه پای یک ملت ویک مملکت دربین است که هیچ کس حق ندارد هر قسم دلش خواست همان طور عمل کند. یا به عبارت دیگر همان یک پیسه جای که مال خودش است دلش می خواهد به هندو بدهد ویا به نصاری. زبان ما لال شود اگر یک کلمه در مقابل آنها بگوئیم، همانطوریکه تاحال نیز از کار های "شاگردک قصاب" هیچ نگفته ایم. اینجا پای فروش یک مملکت در بین است که همه حق و وظیفه داریم در آن مورد سمت و شنگ خود را معلوم نمائیم.

و دوم خلاف تصور شما، گردانندگان "جرمن- جرمن" آرام ننشسته، روزی نیست که با ایمیل گردانندگان افغانستان آزاد و مرا دو و دشنام ندهند، و وقتی مورد انتقاد قرار می گیرند، شروع می کنند به فخر فروشی که بله! می توان ایمیل را جعلی ساخت.

آن بیچاره که فکر می کرد با این حرف، من خود را در زیر ضربت قرار داده ام، شروع کرد به قسم وقرآن، که آن ایمیل ها جعلیست و خود "قیس" قسم ناموسی خورده که آن ایمیل ها جعلیست. آنقدر در این مورد پافشاری نمود و سوگند خورد که از "چشم کور هم او سر میداد". آخر برای اینکه خاطر آن هموطن را جمع کرده باشم گفتم:

"تو خومطمئن هستی که این ایمیل بازی کار آنها نیست وکدام بی ناموس می خواهد به این قسم مناسبات دو افغان را به هم بزند؟"

گفت: "بله، مطمئن هستم"

من گفتم: "خوب حالا که تو مطمئن هستی بیا فرستنده آن دشنام ها را که بیچاره قیس مادر مرده را زیر انتقاد قرار می دهد هر چه از دلمان بیرون شد بگوئیم، تا وقتی خواند فکر نکند که قیس دوست و طرفدار ندارد"

بعد از رضایت طرفدار قیس جان، به علاوه من و آن دوست تمام حاضرین مجلس هم شادمان شده هر چه از دهنمان بیرون شد نثار آن بی ناموسان، جنگ اندازان، وطن فروشان نموده هر چه را بلد بودیم به اقتضای آنکه از خود ما شاید کافی نباشد حواله در و دامان فرستنده های جعلکار نمودیم. به گفته مردم برای جعلکاران که با فرستادن میل های جعلی قیس جان را زیر ملامتی می اندازند، نه در ماندیم نه دامن و نه هم دور دستر خوان.

اگر بگویم تمام ما پیره مرد ها از آن همه دو ها و دشنام های کوچک بازاری چه لذتی بردیم و چقدر همگام دو زدن خود را جوان احساس می کردیم شاید باور نکنید. از شما چه پنهان برای اول معنای این جمله عربی را بعد از سالها ملایی و قضاوت فهمیدم که گفته اند:

"وصف العیش نصف العیش" ما هم از آن دشنام های ناب لااقل نصف عیش خود را داشتیم.

به هر حال دلم می خواهد شما هم آنجا می بودید و با ما در آن کیف عظیم شریک می شدید. باز هم به خاطر آنکه از فیض عظمی بی بهره نمانده باشید، هر چه دلتان می خواهد و از دهننجان بیرون شده می تواند نثار آن ولد زنا ها نمائید. تا شما نیز با ما شریک شده بتوانید.

در اخیر این هدیه کوچک را که آن زمان برای "افغان- جرمن" تهیه نموده بودم اکنون خدمت فرستندگان جعلکار تقدیم می نمایم. اگر هر دو یکی هم باشند باز هم برای شان کمی نخواهد کرد.

جرمن و جرمن

یار من الله اکبر گفت و رفت
قصه های مفت از سر گفت و رفت
قصه های جرمن و جرمن شنو
که به سان مار و اژدر گفت و رفت
قصه های کهنه و با رنگ نو
نفسه ای از مقعد خر گفت و رفت
قصه های خوردن و ریدن چنین
قصه های یابوی نر گفت و رفت
قصه جاسوس جرمن را بخوان
کز سر این چند نوکر گفت و رفت
قصه های خلق و پرچم را نگر
قصه داوود "اکبر" گفت و رفت
از کدامین قصه "هستی" گویمت
هر کدام را نیک از بر گفت و رفت